



رابطه تعبد و تعقل در تکلیف‌مداری

این پرسش‌ها می‌دانیم که خداوند، کار بیهوده انجام نمی‌دهد و خداوند، هر موجودی را برای هدفی و رسیدن به کمال مناسب آفریده است. انسان را نیز برای رسیدن به کمال مناسب خودش آفریده است. با دلایل عقلی و نقلی ثابت می‌شود که انسان، روح دارد و روح، ساحت اصلی او است؛ از این رو کمال مناسب انسان نیز به‌طور طبیعی مربوط به همین ساحت اصلی است. از سوی دیگر، زندگی اصلی انسان در سرای آخرت رقم می‌خورد و دنیا فقط گذرگاهی برای آزمون انسان‌ها است. با وجود این، می‌توان گفت کمال مناسب آدمی، نزدیک شدن به موجود لایتناهی یا به عبارت معروف «قرب الهی» و زندگی سعادت‌مندانه اخروی است. به عبارت دیگر، هدف انسان باید قرب الهی باشد و همه فعالیت‌هایش را به‌گونه‌ای تنظیم کند که او را به خداوند نزدیک و آخرتش را آباد کند.

طبیعی است که هرکسی برای رسیدن به هدف مورد نظرش باید به‌طور

بر اساس نگاه ظاهری و عرفی، هنگامی که انسان با تعقل به حکمی می‌رسد، به دنبال نتیجه است و هنگامی که با تعبد، عملی را انجام می‌دهد، هیچ نتیجه‌ای را در نظر ندارد بلکه فقط به دنبال انجام تکلیف است؛ چنان که حضرت امام خمینی علیه السلام فرمودند: «ما مکلف به ادای تکلیفیم نه حصول نتیجه». اما آیا می‌توان عملی را بدون در نظر گرفتن نتیجه انجام داد؟ اصولاً هر کس عملی را برای رسیدن به نتیجه‌ای انجام ندهد، عملش هدفی ندارد و عمل بی‌هدف، بیهوده و غیرحکیمانه است. اما با نگاهی عمیق‌تر و دقیق‌تر مشخص می‌شود که انسان در هر صورت به دنبال نتیجه است. برای تبیین این موضوع، از ضرورت نیاز به دین آغاز می‌کنیم.

چرا انسان به دین نیاز دارد؟! چرا خداوند برای انسان‌ها دینی را تعیین می‌کند و پیامبری را می‌فرستد تا این دین را به او ابلاغ و برایش تبیین کند؟! چرا انسان نمی‌تواند بدون دین، زندگی مناسبی داشته باشد؟! برای پاسخ به



به‌طور طبیعی رفتن به آن شهر و تحمل زحمت سفر، بیهوده خواهد بود. در این‌جا چون از ابتدا فعل برای یک نتیجه واجب شده بود، بعد از این که دانستیم فعل ما آن نتیجه را به همراه ندارد حکم وجوب ساقط می‌شود.

اما در احکام مستنبط از متون دینی، با توجه به استدلال مذکور، اصولاً این متون دینی و حیاتی برای این آمده‌اند که انسان به‌وسیله قوای شناختی خویش توانایی تشخیص مصالح و مفاسد بسیاری از امور را در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی را ندارد. این متون می‌خواهند به انسان بگویند که باید فلان کار را انجام دهی تا مصلحتی به تو برسد یا فلان کار را ترک کنی تا از مفسده‌ای در امان بمانی. حال ممکن است برخی از مصالح و مفاسدی که مورد نظر احکام دینی است، توسط عقل، شناخته یا از سوی خود متون دینی به آن‌ها اشاره شود ولی نه عقل، علت تامه حکم شرعی را می‌داند و نه در متون دینی به علت تامه اشاره شده است بلکه در مواردی به برخی از حکمت‌های حکم اشاره شده است. به‌طور مثال بر اساس برخی روایات، حکمت روزه این است که اغنیا رنج گرسنگی را بچشند تا به مستمندان کمک کنند.^۲ اگر این حکمت را علت تامه و مصلحت انحصاری روزه تلقی کنیم، کسی می‌تواند بگوید نباید منعی باشد که به‌جای روزه، شب‌ها از خوردن و آشامیدن خودداری کنیم؛ چون در این وضعیت نیز شخص غنی گرسنگی را درک می‌کند. یا اگر هدف، تحمل گرسنگی چه نیازی به نیت قربت است باید روزه بگیرند یا اصلاً برای تحمل گرسنگی چه نیازی به نیت قربت است و چرا در ماه مبارک رمضان و موارد دیگر، و با توجه به همین موارد است که امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: **إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ**؛^۳ دین خدا به‌وسیله عقل به دست نمی‌آید. چون ممکن است مصالح بسیاری برای یک حکم وجود داشته باشد که عقل انسان شاید به یک یا چند مورد از آن‌ها برسد و شاید چند مورد هم در آیات و روایات ذکر شده باشد ولی نمی‌توان گفت که علت تامه حکم - همه مصالح مورد نظر - کشف شده است.

در این موارد هم باز ما نتیجه‌گرا هستیم، اما نتایجی که به‌طور تفصیلی نمی‌دانیم چیست، فقط می‌دانیم چون این احکام از منبعی آمده که علم و عصمت از ویژگی‌های آن است و سعادت حقیقی انسان‌ها را می‌خواهد، مصلحت یا مصالحی دارد. ما یقین داریم هر حکمی که از سوی دین صادر شده، برای رسیدن به نتیجه‌ای است و آن نتیجه در نهایت، کمال و سعادت فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی انسان است؛ اما دقیق نمی‌دانیم چه نتیجه‌ای و چه مصلحتی، چنان‌که وقتی به پزشک مراجعه می‌کنیم و او نسخه‌ای برای ما می‌نویسد، فواید تفصیلی داروها را نمی‌دانیم ولی به‌اجمال می‌دانیم داروهایی را که تجویز می‌کند، به نفع ماست.

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه این مطلب را چنین بیان می‌کنند:

انسان باید ملاحظه کند که در این عملی که می‌کند نتیجه حاصل می‌شود،

مداوم انتخاب کند و انتخاب‌های درستی نیز داشته باشد. بدیهی است که انتخاب‌های غلط، انسان را از مسیر منحرف می‌کند و به ناکجاآباد می‌رساند. از سوی دیگر، یکی از لوازم انتخاب درست، شناخت صحیح است و هر انتخابی که شناختی درست و کامل زمینه‌ساز آن باشد، از خطا مصون خواهد بود.

همچنین، شناخت‌های عادی و متعارف انسان‌ها که از همکاری حس و عقل به دست می‌آید، هرچند نقش مهمی در تأمین نیازهای زندگی ایفا می‌کند، اما با توجه به خطاپذیری حس و محدودیت عقل نمی‌توان برای شناخت مسیر کمال و سعادت حقیقی در همه ابعاد فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی به آن‌ها اعتماد کرد. با جود این، اگر راه دیگری وجود نداشته باشد، هدف الهی از آفرینش انسان تحقق نخواهد یافت. از این رو حکمت الهی اقتضا می‌کند که راه دیگری غیر از حس و عقل را در اختیار انسان قرار دهد تا با تمسک به آن در مسیر تکاملی حرکت کند.^۱

با بیان فوق، ما نتیجه‌گرا یا غایت‌نگر هستیم؛ یعنی با نگاه به نتیجه در مورد افعال تصمیم‌گیری می‌کنیم. این مطلب، همان است که عدلیه (شیعه و معتزله) می‌گویند احکام الهی، تابع مصالح و مفاسد است. انواع احکام شرعی نیز با همین نگاه معنا پیدا می‌کند؛ به این صورت که اگر نتیجه فعلی مصلحت لازمی داشته باشد، واجب؛ چنان‌چه مفسده لازمی داشته باشد، حرام؛ اگر مصلحت غیر لازمی داشته باشد، مستحب؛ در صورتی که مفسده غیر لازمی داشته باشد، مکروه و اگر نسبت به مصلحت و مفسده لااقتضاء باشد، مباح است. خلاصه این که حکم هر فعلی با توجه به نتیجه‌ای که در کمال و سعادت حقیقی دارد، مشخص می‌شود.

عدلیه (معتزله و امامیه) برخلاف اشاعره که قائل به حسن و قبح شرعی هستند، به حسن و قبح عقلی معتقدند؛ یعنی عقل بدون کمک شرع، توانایی تشخیص حسن و قبح برخی از امور را دارد. در مواردی که عقل بدون کمک شرع حکم می‌کند، براساس قاعده «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» این حکم از آن جهت که کاشف از اراده تشریحی الهی است، همان حکم شرع است؛ به‌واقع عقل تأثیر فعل را در نتیجه می‌سنجد و اگر حکم کند که این فعل برای رسیدن به فلان نتیجه مطلوب لازم است، حکم به وجوب می‌کند. ولی اگر احتمال معقولی داده شود که نتیجه مطلوب، از این فعل به‌دست نمی‌آید، حکم وجوب نیز از بین می‌رود. چون از ابتدا فعل را برای آن نتیجه در نظر گرفته بود؛ از این رو انجام آن فعل، بیهوده خواهد بود. فرض کنید در شهری یک مرض ناشناخته شایع شده است، و گفته می‌شود در شهری دورافتاده دارویی وجود دارد که این بیماری را درمان می‌کند. در این‌جا عقل حکم می‌کند که برای حفظ نظام و بقای نوع و از باب دفع ضرر، رفتن به آن شهر و یافتن داروی موردنظر لازم است؛ ولی به‌محض این که احتمالی معقول - احتمالی معتدبه در برابر ضرر بیماری - داده شود که رفتن به آن شهر تأثیری در درمان این مرض ندارد؛



عدلیه (شیعه و معتزله)

می‌گویند احکام الهی، تابع

مصلح و مفاسد است. انواع

احکام شرعی نیز با همین

نگاه معنا پیدا می‌کند؛

به این صورت که اگر نتیجه

فعلی مصلحت‌لازمی داشته

باشد، واجب؛ چنان‌چه

مفسده‌لازمی داشته

باشد، حرام؛ اگر مصلحت

غیر‌لازمی داشته باشد،

مستحب؛ در صورتی که

مفسده‌غیر‌لازمی داشته

باشد، مکروه و اگر نسبت به

مصلحت و مفسده لااقتضاء

باشد، مباح است. خلاصه

این که حکم هر فعلی با

توجه به نتیجه‌ای که در

کمال و سعادت حقیقی

دارد، مشخص می‌شود.

آیا فکر نمی‌کنید این خطر وجود دارد که امامه این خونریزی و قربانی‌دادن‌ها در دل‌های مردم یأس و دلسردی ایجاد کند، به‌طوری‌که اصل نهضت از بین برود؟ آیا بهتر نیست کمی دست‌نگهدارید و به تدریجی درصدد اصلاح موقتی رژیم موجود برآید؟ فرمودند: «وظیفه ما عمل به احکام الهی است و این دیگر به عهده خداست که نتیجه اعمال ما در زمان حیات ما یا پس از آن تحقق یابد.»

این دو جمله امام علیه السلام و موارد دیگر^۵ نشان می‌دهد که ایشان در انجام تکالیف تعبدی هم به دنبال نتیجه بودند اما نتیجه را به خدا واگذار می‌کردند. گاهی ممکن است آن‌چه به عنوان نتیجه یک فعل تعبدی در نظر داریم محقق نشود ولی این فعل حتما مصلحی دارد. ممکن است مصلحت این فعل، در همان زمان باشد اما به دلیل بی‌توجهی یا بی‌اهمیت تلقی کردن آن، تصور شود که نتیجه‌ای دربر نداشته است. یا ممکن است مصلحتی در زمان‌های آینده داشته باشد، یا امکان دارد در دنیا نتیجه نداشته باشد بلکه نتیجه این فعل مربوط به آخرت باشد. اما هرچه باشد، از آن‌جا که با حکم الهی، این فعل بر انسان واجب شده است، حتما مصلحتی در پی دارد که برای انسان و جامعه انسانی ضروری است.

از این‌رو تعبد نیز نوعی تعقل است؛ چون عقل حکم می‌کند به دین که دنبال مصالح دنیوی و اخروی ماست، متعبد باشیم؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام در پاسخ به پرسشی درباره چیستی عقل می‌فرماید: ما عِبْدُ بِهِ الرَّحْمٰنِ وَ اَكْتَسَبَ بِهِ الْجِنَانُ؛ عقل آن چیزی است که به‌وسیله آن خدای رحمان عبادت شود و بهشت به‌دست آید. از این‌رو اگر دین تکلیفی به گردن ما نهاد، نباید با مقیاس‌ها و سنجه‌های محدود بشری، مصالح آن را به یک یا چند نتیجه مشخص که عقل به آن رسیده است، محصور کنیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمدتقی مصباح یزدی، آموزش عقائد، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، چاپ سوم، ۱۳۷۹، ص ۱۷۷ و ۱۷۸ (با تغییر و اضافات)
۲. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۳.
۳. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۱، ص ۳۳۴.
۴. صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۸.
۵. برای نمونه رک: صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۸، صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۴، صحیفه امام، ج ۹، ص ۴۱۰.

نمی‌شود؟ آیا می‌رسد به این مقصدی که دارد، نمی‌رسد؟ اگر مطمئن شد که به آن مقصد می‌رسد اقدام می‌کند، اگر مطمئن نشد اقدام نمی‌کند. یک قسم از مسائل این‌طوری است. یک قسم از مسائل هم هست که انسان تکلیف دارد از طرف خدا، که اصل مطلب یک تکلیفی هست. و نتایج هم احتمال می‌رود حاصل بشود، و احتمال هم می‌رود حاصل نشود. در این مسائلی که آدم تکلیف دارد که اقدام بکند، دیگر نباید ما در آن مسائل علم به این‌که نتیجه‌ای [از آن] مطلبی که ما می‌خواهیم، حاصل می‌شود، این لازم نیست علم پیدا کند؛ انسان دنبال این است که آن تکلیفی که به او شده، به آن تکلیف عمل بکند.^۴

به عبارت دیگر هرآن‌چه حکم شرعی باشد، نتیجه‌ای را دربردارد؛ یعنی چه با تعقل به حکم شرعی برسیم و چه با تعبد، نتیجه مطلوبی را دنبال می‌کنیم. تنها تفاوت در این است که آن‌چه را که عقل به عنوان حکم شرعی تلقی می‌کند از ابتدا با در نظر گرفتن یک نتیجه مشخص بوده است، یعنی عقل در نظر گرفته است که فعل مشخصی نتیجه مشخص و مطلوبی را به بار می‌آورد. در این صورت چون از ابتدا نتیجه مشخصی را مدنظر قرار داده‌ایم، اگر بدانیم که آن فعل مشخص آن نتیجه مشخص را ندارد، تکلیف ساقط می‌شود. ولی در احکام مستنبط از نقل، چون نتیجه مورد نظر را به‌طور مشخص نمی‌دانیم - بلکه به دنبال مصلحتی هستیم که خداوند در نظر گرفته است - اگر بدانیم یکی از نتایج آن فعل محقق نمی‌شود، تکلیف ساقط نمی‌گردد؛ چون چه‌بسا نتایج و مصالح بسیار دیگری بر آن فعل مترتب شود که ما به دلیل محدودیت قوای ادراکی از آن بی‌خبریم و به دلایل مختلفی گمان کرده‌ایم که مصلحت فعل فقط همان است که ما تصور می‌کنیم.

نکته مهم این است که عمده احکام دینی ما عقلی نیست بلکه از نقل برداشت شده است؛ از این‌رو در عمده احکام دینی باید فقط به تکلیف عمل کنیم و به دنبال نتیجه مشخصی نباشیم و بدانیم مصالحی که خداوند از طریق این تکلیف برای ما در نظر گرفته، بسیار فراتر از آن چیزی است که ما تصور می‌کنیم. از این‌روست که حضرت امام علیه السلام می‌فرمایند ما مکلف به ادای تکلیفیم نه حصول نتیجه. اما این جمله امام علیه السلام بدین معنا نیست که ما هیچ‌نگاهی به نتیجه نداریم. چون همین امام علیه السلام در پاریس در پاسخ به برخی مراجعان که